

مصطفی آیدین^۱

به‌طور کلی کشورهای منطقه در دوره گذار به سیستم جدید به روش‌های متفاوتی متوسل شده‌اند. کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز (به غیر از جمهوری تاجیکستان) توانستند از درگیری نسبی با یکدیگر دوری نمایند.

اجتناب از درگیری نسبی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز ناشی از این واقعیت بود که رهبران این منطقه (به غیر از تاجیکستان) درجه‌ای از تداوم سیاست‌های شوروی را ادامه داده و قدرت را انحصاری کرده، و تمامی نهادهای داخلی را در اختیار خود گرفتند. ثبات کوتاه‌مدت، وابسته به رفاه نسبی و نیروی انسانی کشورها بوده است که پایه و بنیاد قابل‌انکایی برای ثبات طولانی‌مدت به‌شمار نمی‌آید. در واقع رژیم‌های دیکتاتوری در برخی از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در کوتاه‌مدت شاید به حفظ امنیت و ثبات کوتاه‌مدت منجر شود ولی در بلندمدت، خصومت‌ها شروع به رشد خواهند نمود.

در مقابل این روند، کشورهای منطقه تلاش نموده‌اند میراث‌های کهنه و سنت‌های گذشته را کنار گذاشته و به ایجاد نهادهای جدید اهتمام ورزند. رهبران جدید قفقاز که یا اندک زمانی بعد از استقلال زمام امور کشور را به‌عهده

۱. دکتر مصطفی آیدین استاد روابط بین‌الملل دانشگاه آنکارا می‌باشد. نوشته فوق به نقل از کتاب *The New Geopolitics of Caucasus and Central Asia* چاپ دانشگاه آنکارا، دانشکده روابط بین‌الملل، سال ۲۰۰۱، صفحات ۱۳-۶ بوده که توسط آقای علیرضا زارع از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه شده است.

گرفته و یا از آغاز استقلال قدرت را در دست داشتند، مانند ابوالفضل ایلچی بیگ در جمهوری آذربایجان و زویاد گامساخوردیان^۱ در گرجستان، هرچند آوازه‌های تند ناسیونالیستی سر می‌دادند ولی دارای تجربه حکومت و کشور داری نبوده و در این رابطه به نخبگان محلی وابسته بودند. روی کار آمدن این رهبران و چالش آنها در قبال نظم سیاسی موجود در منطقه، منجر به بروز درگیری‌ها و تنش‌های سیاسی و حتی در برخی موارد منجر به جنگ‌های داخلی شد، که ویژگی غالب منطقه، طی دهه گذشته به‌شمار می‌آید. برخی عوامل داخلی مؤثر، همراه با نفوذ نیروهای خارجی، منجر به بروز رویارویی و درگیری در آسیای مرکزی و قفقاز شد. متغیرهای خاصی در منطقه وجود داشتند ولی هر بحرانی از متغیرهای فراوانی تأثیر می‌پذیرد. عوامل زیر، نقش برجسته‌ای در بحرانهای منطقه‌ای داشته و به عنوان عوامل داخلی بی‌ثباتی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به‌شمار می‌آید:

۱. تنوع قومی و هویت

علاوه بر چالش‌های اقتصادی و سیاسی پیش روی کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق، آسیای مرکزی و قفقاز با مردمی روبرو بود که به دنبال توسعه، به فکر بازیابی حس هویت ملی خود نیز بودند. بنابراین از اولین روزهای استقلال خود نیازمند جایگزینی ایدئولوژی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کاملاً بی‌اعتبار شده سوسیالیسم با طرز تفکر نوینی که بتواند در تعریف هویت ملی آنها را یاری نماید، بودند.

هرچند که منطقه آسیای مرکزی به‌طور اعم و منطقه قفقاز به‌طور اخص تاریخی پُر بار داشتند، ولی این کشورها به‌ویژه در منطقه آسیای مرکزی، فاقد هویت جداگانه بودند. قبل از سیطره روس‌ها مردم عموماً از طریق ایل، عشیره و قبیله، بوم و در برخی موارد از طریق مذهب، معرفی می‌شدند. ایجاد پنج کشور در منطقه آسیای مرکزی و سه کشور در منطقه قفقاز از سوی اتحاد جماهیر شوروی، موضوع هویت را در منطقه پیچیده‌تر نموده است.

1. Zviad Gamsakhurdia

مرزهای سیاسی خصوصاً در منطقه آسیای مرکزی بر پایه ویژگی‌های قومی و گذشته تاریخی مردم منطقه پی‌ریزی نشد. در مقابل، این سردمداران مردم مناطق را از همدیگر جدا نموده و آنها را در چارچوب مرزهای مصنوعی و در داخل کشورهای دیگر جایگزین نمودند. حاصل این «مهندسی ملیت‌ها» ترکیبی خطرناک از انواع ملیت‌ها، گروه‌های قومی و قبیله‌ای در داخل کشورهای مختلف بود. تنها با یک نگاه ظاهری به کشورهای مختلف می‌توان مشاهده نمود که سرریز قومیت‌های مختلف به کشورهای دیگر و به دنبال آن ماهیت مصنوعی مرزها در منطقه، به‌روشنی نشانگر وجود زمینه‌های احتمالی بحران بر پایه قومیت‌گرایی در اغلب کشورهای منطقه می‌باشد، که به راحتی می‌تواند توازن سیاسی موجود بین کشورها و داخل کشورها را به هم زند. طی دوره شوروی سابق ماهیت توتالیتر و سرکوب‌کننده این رژیم توانست عوامل قومی و اختلافات مذهبی را تحت کنترل خود درآورد. اما طی این دوره هرگز به ماهیت بی‌ثبات‌کننده مسایل پرداخته نشده که نهایتاً با فروپاشی شوروی به عامل تخریب‌کننده ثبات منطقه‌ای تبدیل شده و مکانیسم مناسبی در جهت مقابله با آن در نظر گرفته نشد. چنانکه گفته شد ادامه سیاستهای پیشین از سوی رهبران جدید منطقه تا اندازه‌ای توانست ابزار ثبات را حفظ نموده و حتی در برخی موارد به سرکوب اختلافات قومی منجر شود. اما این بدین معنا نیست که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز با در نظر گرفتن مسایل قومی راه دشواری را در پیش روی خود نداشته باشند. هرچند وضعیت برای تمام افراد و گروه‌های مذهبی در سراسر شوروی سابق تا اندازه‌ای یکسان بود، ولی طی حاکمیت شوروی سابق گروه‌های مسلمان با مشکلات مضاعفی روبرو بودند. از سوی دیگر در دوره بعد از فروپاشی شوروی ناسیونالیست‌های تازه نفس، خواستار ارتقای وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود بودند. برای مثال در قزاقستان و قرقیزستان تقاضای ناسیونالیست‌ها برای تعیین زبان ملی به تنش و بحران در داخل کشور انجامید. انتخاب زبان ملی در شرایطی که به بهبود وضعیت اهالی بومی منجر می‌شود ولی در عین حال اهالی روس تبار منطقه را که عموماً به زبانهای محلی قادر به تکلم نبودند، با مشکلات مضاعفی روبرو می‌ساخت.

از سوی دیگر، اختلافات موجود در زمینه سیاست‌های زبانی و انتخاب نشانهای ملی به افزایش تنش در کشورهای چندملیتی آسیای مرکزی تبدیل شده و امنیت منطقه‌ای را با تهدید مواجه ساخت. رهبران آسیای مرکزی و قفقاز که در اوایل دهه ۱۹۲۰ به ایجاد مرزهای مصنوعی در منطقه آسیای مرکزی اقدام نموده بودند، به وجود اقلیت‌های قومی که دارای قدرت مقابله با سیاستهای مرکزی نبوده و واحدهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جداگانه‌ای نداشتند، و عموماً با شرایط مدرن فاصله داشتند، با تصمیم رهبران شوروی سابق در میان کشورهای مختلف تقسیم شدند، تا شاید همبستگی قومی آنها از بین رود. در مقابل، مناطقی که قبلاً نشانی از هیچ سابقه استقلال و هویت جمعی در آنها نبود، به‌عنوان یک جمهوری مستقل شناسایی شدند که در نهایت منجر به بحران هویت و عدم همبستگی در آنها شد.

اتخاذ چنین سیاستهایی در نهایت به تشدید اختلافات در میان مردم و مذاهب مناطق مختلف و آغاز رقابتهای فرامنطقه‌ای و تنش‌های بین‌الدولی در کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز منجر شد.

امروزه در نتیجه اتخاذ سیاستهای شوروی سابق کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز با اقلیت‌های قابل توجهی روبرو می‌باشند. روس تباران حدود ۳۵٪ جمعیت قزاقستان و ۲۰٪ جمعیت قرقیزستان را تشکیل می‌دهند. حدود ۵۰۰ هزار نفر از یک ساکن قرقیزستان و نزدیک یک میلیون نفر از آنها در تاجیکستان زندگی می‌کنند. در مقابل، حدود یک میلیون نفر از تاجیکان و قریب به یک میلیون قزاق در ازبکستان زندگی می‌کنند. هرچند که کشورهای آسیای مرکزی توافق نموده‌اند که مرزهای سیاسی موجود را محترم شمارند ولی با ترکیب جمعیتی فعلی در کشورهای منطقه احتمال وقوع بحران و درگیری‌های منطقه‌ای و نیز گسترش و تداوم بحران به کشورهای دیگر وجود دارد. هرچند که تنش‌های قومی بسیار حادی در طول مرزهای مشترک منطقه مشاهده نشده است نگرانی از وقوع آن در منطقه وجود دارد. از یک تباران ساکن تاجیکستان و قرقیزستان خواستار اتحاد با ازبکستان شده‌اند که عامل اصلی آن نه تنها وابستگی‌های قومی، بلکه افزایش اهمیت اقتصادی و استراتژیک ازبکستان نیز در آن تأثیرگذار بوده است. تصور ازبکستان از خود به‌عنوان مرکز «ترکستان بزرگ» تنش‌ها و ناآرامی‌هایی را در

رابطه با همسایگان آن به وجود آورده است. در عین حال، روس تباران ساکن در بخش‌های شمالی آن کشور اعتقاد دارند که این بخش باید به روسیه الحاق شود. هرچند که روس تباران ساکن قزاقستان خواهان ادامه روند فعلی می‌باشند، ولی چه بسا ممکن است شرایط جاری به دلیل تناسب وضعیت اقتصادی و غیر قابل تحمل بودن ناسیونالیسم قزاقی برای اهالی روس تبار آن کشور، در بلندمدت شرایط دیگری را شاهد باشیم.

در حال حاضر، در خارج از مرزهای اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع، بیش از یک میلیون از یک در افغانستان، حدود ۵۰۰ هزار نفر ترکمن در هر کدام از کشورهای ایران، عراق، و ترکیه و نیز حدود دو میلیون تاجیک در افغانستان ساکن می‌باشند.

در شرایط جاری آشکارا برخی از کشورهای منطقه به دخالت در امور داخلی افغانستان علاقمند شده‌اند. در حال حاضر، حدود دو میلیون نفر قزاق در منطقه سین‌کیانگ چین سکونت دارند و حدود ۸ میلیون اویغوری در این استان زندگی می‌کنند. این در حالی است که حدود ۲۵۰ هزار اویغوری نیز در قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان زندگی می‌کنند. اویغورها به مبارزه بلندمدت در جهت کسب استقلال از چین و ایجاد کشوری مستقل با عنوان «ترکستان شرقی» که شامل مناطقی از ازبکستان و قرقیزستان می‌باشد، شناخته شده‌اند.

ناآرامی‌های قومی در برهه‌هایی از تاریخ در استان سین‌کیانگ چین روی داده است که در برخی از موارد چین مجبور به استفاده از نیروی نظامی شده است. لذا مقامات چینی از افق بی‌ثباتی‌های آینده که از منطقه آسیای مرکزی نشأت گرفته شده و یا از سوی کشورهای تازه استقلال یافته حمایت شود، احساس نگرانی می‌کنند.

یک چنین ترکیبی از اقلیت‌های قومی در منطقه ماورای قفقاز و قفقاز شمالی نیز وجود دارد که در برخی از موارد به بروز درگیری‌های عمده منجر شده است. هرچند که سه کشور واقع در منطقه قفقاز دارای جمعیت‌های بومی و زبانی منحصر به خود می‌باشند، ولی هرکدام از این کشورها دارای اقلیت‌های زیادی نیز می‌باشند. در مقایسه با منطقه آسیای مرکزی که اکثریت مردمان آن را اهالی سنی مذهب تشکیل می‌دهند، تعدد مذاهب در قفقاز که هرکدام به اقلیت‌های قومی و ملی جداگانه‌ای مربوط می‌شود، موجب پیچیده‌تر شدن اوضاع شده است.

آذری‌ها متعلق به نژاد ترک بوده و اکثریت آنها دارای مذهب شیعه می‌باشند، اکثریت آرامنه و گرجی‌ها هر یک به شاخه‌ای از کلیسای ارتدکس شرقی وابسته می‌باشند و آرامنه زیادی در گرجستان و جمهوری آذربایجان اقامت دارند. علاوه بر آن حدود ۶ میلیون ارمنی دیگر نیز خارج از ارمنستان در سطح جهان و اغلب در کشورهای آمریکا، فرانسه و روسیه متمرکز شده‌اند. جمهوری آذربایجان در داخل اراضی خود، منطقه خودمختار قره‌باغ را در اختیار دارد که با جمعیتی بالغ بر ۱۵۰ هزار نفر، دارای اکثریت ارمنی تبار می‌باشد. در حالی که جمهوری خودمختار نخجوان، با اکثریت آذری از خاک اصلی آذربایجان جدا مانده و در میان اراضی ایران و ارمنستان محصور شده است. حیدرعلی‌اف رئیس جمهور فعلی آذربایجان تصادفاً اهل نخجوان می‌باشد. جمهوری‌های خودمختار آجاریا و آبخازیا و نیز منطقه خودمختار اوستیا که هر کدام از آنها دارای اقلیت‌های قابل توجه بوده و نیروهای جدایی طلب در آبخازیا و اوستیای شمالی فعال می‌باشند.

پیچیده‌ترین وضعیت در منطقه مربوط به قفقاز شمالی می‌باشد که مرز مشترک فدراسیون روسیه را با کشورهای قفقاز جنوبی تشکیل می‌دهد. منطقه قفقاز شمالی با دارا بودن بیش از ۱۹ گروه قومی و محلی (بر اساس آخرین سرشماری شوروی سابق در سال ۱۹۸۹) همچنین اهالی قابل توجه روس تبار و نیز اقلیت‌های کاساک‌ها^۱، نوگای^۲ برخی گروه‌هایی دیگر، منطقه قفقاز شمالی را به یکی از متنوع‌ترین مناطق جهان از نظر زبانی و قومی تبدیل نموده است، که با در نظر گرفتن سه گروه زبانی اصلی منطقه و نیز مذاهب موجود در منطقه، اوضاع منطقه را پیچیده نموده است. اقلیت‌های زیادی در منطقه با وجود دارا بودن یک ملیت واقعی در سرزمین‌های جداگانه‌ای زندگی می‌کنند. این شرایط در واقع در نتیجه این واقعیت می‌باشد که اغلب اقلیت‌ها و ملیت‌های ظاهری خواستار جدایی از مناطق خودمختار و یا مراکزی که از سوی آنها اداره می‌شوند، هستند.

ایالت چچن - اینگوش ترکیبی از چچن‌ها و اینگوش‌ها می‌باشند که برای اولین بار در

1. Cassacks

2. Nogai

سال ۱۹۳۴ توسط شوروی سابق ایجاد شد. در دسامبر سال ۱۹۹۴ این دو جمهوری از یکدیگر جدا شدند. دلیل اصلی این جدایی عدم تمایل اینگوش‌ها به جدایی از روسیه و در مقابل تلاش چچنی‌ها برای کسب استقلال و جدایی از ترکیب روسیه بود.

داغستان به دلیل نداشتن گروه‌های قومی شناخته شده و برجسته، و با دارا بودن بیش از ده اقلیت ناشناخته، به عنوان مردم داغستان از آنها یاد می‌شود.

به‌طور واضح باید گفت که تمامی ملت‌های منطقه قفقاز شمالی در آینده می‌توانند منشاء بی‌ثباتی و بحران شوند. چرا که امکان درک واقعیت‌های منطقه‌ای از سوی روسیه و نیز سایر کشورهای منطقه‌ای بسیار سخت به نظر می‌رسد.

۲. اختلافات مذهبی و ظهور اسلام‌گرایی بعد از فروپاشی شوروی

امروزه آشکار شده است که سیطره طولانی مدت شوروی در منطقه، و طرز تفکر غیردینی حاکمان آن نتوانسته است نفوذ اسلام را در مناطق مسلمان‌نشین آسیای مرکزی و قفقاز از اذهان مردم دور سازد.

موقعیت اسلام به عنوان یک عامل قدرتمند هویت فردی و جمعی، توانسته قدرت و حیات آن را که از دهه ۱۹۸۰ به‌عنوان یک اهرم سیاسی تبدیل شده است، تضمین نماید.

به دلیل این استقامت، بسیاری از کارشناسان معتقد هستند که دین اسلام، اگر نه به عنوان اصلی‌ترین حداقل به عنوان یکی از مهمترین عوامل تعیین‌کننده تحولات آسیای مرکزی و قفقاز تبدیل خواهد شد. گزارش‌های اولیه از منطقه اعتبار این نظریه را ثابت می‌کند. برای مثال مخالفین فعال در دره فرغانه در آسیای مرکزی از عامل اسلام‌نشأت می‌گیرند. همچنانکه در منازعات چچن نیز بارها نشانه‌هایی از الهام گرفتن مبارزان چچنی از اسلام گزارش شده است.

به هر حال، واقعیت‌ها در هر دو منطقه بسیار پیچیده‌تر شده است. از دیدگاه روس‌ها ادامه جنگ در منطقه چچن و برپایی یک چچن مستقل در منطقه به گسترش اندیشه جدایی‌خواهی در منطقه موجب خواهد شد. چچنی‌ها تا زمانی که نتوانند با جمهوری داغستان متحد شوند تا

در یک واحد اقتصادی بزرگتر همراه با دستیابی به آبهای دریای خزر باشد، از لحاظ اقتصادی نخواهند توانست به حیات خود ادامه دهند.

به‌طور کلی از آغاز دوره استقلال در منطقه به دلیل آنکه اکثر رهبران غیردینی در رأس کشورها قرار گرفته بودند، روند ملت‌سازی خصوصاً در منطقه آسیای مرکزی به یک معمای واقعی تبدیل شد.

رهبران منطقه بزودی دریافتند که اسلام بخشی از حیات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جامعه را تشکیل می‌دهد که در صورت بهره‌برداری از آن می‌تواند به ابزاری در جهت منافع این رهبران تبدیل شود. لذا رهبرانی که عموماً در نظام سیاسی شوروی رشد کرده بودند بدین امر توجه کردند که استفاده از اسلام می‌تواند به عاملی در جهت ایجاد مشروعیت برای آنان تبدیل شود. زیرا که اسلام و ارزشهای آن برای مردمی که سالها از آن دور بودند، بسیار جذاب بود. اسلام به عنوان برگ برنده‌ای برای رهبران منطقه می‌باشد.

از سوی دیگر، رهبران منطقه تلاش دارند با اعمال برخی از جهت‌گیری‌ها در سیاست خارجی خود کشورهای نظیر ایران و عربستان سعودی را جذب خود نمایند.

رهبران مخالفان احساس کردند که علیه اسلام در کشورهای متبوع خود حمله می‌شود. این می‌تواند در بلندمدت حاکمان فعلی را در آینده خلع نموده و روند پیچیده ملت و دولت‌سازی را در این کشورها تشدید نماید. به‌ویژه در قزاقستان و قرقیزستان گسترش نقش اسلام در حیات عمومی جامعه، توانسته نقش قابل توجه را بازی نماید.

بنابراین، هرچند سران کشورها دوست ندارند که فعالیت اسلام‌گرایان، موقعیت‌ها و مناصب آنها را مورد چالش قرار دهد ولی تلاش می‌شود از تجارب آنها استفاده شود. هرچند که تمامی نهادهای ایجادشده در جمهوری‌های مسلمان‌نشین بر ماهیت غیردینی و نیز جدایی دین از حکومت تأکید دارند، تلاش در جهت ترکیب دو موضع متعارض، موجب شده رهبران آسیای مرکزی از زمان کسب استقلال از هرگونه خودنمایی سیاسی اسلام رادیکال ممانعت نموده و امتزاج (همگونی) با اسلام‌میانه رو را در سرلوحه اهداف فعالیت‌های خود قرار دهند.

عقلانیتی که این دیدگاه بر آن اتکا دارد این بود که رهبران آسیای مرکزی و قفقاز

نمی‌خواهند اسلام تبدیل به نیروی سیاسی قابل اتکا شود و قدرت انحصاری دولت را به چالش طلبند. لذا این رهبران از تمایل مردم به ایجاد نهادهای اسلامی آگاهی دارند.

نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن است که چون تقاضا وجود دارد لذا بهتر است این تقاضا از سوی دولت‌ها پاسخ داده شود تا تندروها فرصت استفاده از موقعیت‌ها را به دست نیاورند. به هر حال استراتژی همزمان سرکوب و همزیستی به هیچ وجه رژیم‌های کنونی را در مقابل چالش‌های اسلامی محافظت نخواهد کرد، به‌ویژه اگر نهادهای سیاسی غیردینی نیز اجازه توسعه فعالیت‌های خود را به دست نیاورند. هم‌چنانکه در برخی از کشورهای عربی و ترکیه طی دهه ۱۹۸۰ مشاهده شده است سیاست همزیستی موجب ارتقای آگاهی‌های اسلامی مردم و اسلامی شدن فرهنگ شده و زمینه‌های مطلوبی را برای ظهور اسلام به‌عنوان یک نیروی سیاسی که شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور را برای یک انقلاب مهیا می‌سازد، ظاهر شود. البته خطر مشابهی در منطقه قفقاز شمالی وجود دارد که اسلام و یا حداقل اسلام سیاسی تندرو، به دلیل احتمال تغییرات غیر قابل پیش‌بینی، فقر اقتصادی و ناامیدی مردم، در جهت یافتن شغل، می‌تواند رشد نماید.

علاوه بر نخبگان سیاسی محلی، این تحولات مورد توجه خاص بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای قرار گرفته است. در حال حاضر مقابله با قیام‌های اسلامی و ظهور حکومت‌هایی با جهت‌گیری اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان هدف اولیه روسیه و غرب قلمداد می‌شود. گسترش مدل به اصطلاح توسعه ترکیه‌ای که به‌صورتی گسترده سمبل لیبرال - دموکراسی غربی می‌باشد، برای مقابله با مدل ایرانی که نمایانگر آلترناتیو اسلامی است، مورد توجه تحلیل‌گران قرار گرفته است. به هر حال، ترکیه نتوانست انتظارات مردم منطقه را تأمین نماید. همین نگرانی‌ها، برخی از تحلیل‌گران غربی را واداشت که تجدید حیات روسیه را در مقابل ایران، قابل قبول تر قلمداد نمایند. روسیه مقابله با نظامیان مسلمان را در چچن به‌عنوان بهانه‌ای جهت بازگشت دوباره نظامیان خود به منطقه و به‌عنوان توجیهی جهت پیشدستی به انتقادهای مطرح استفاده می‌نماید.

ایده ایجاد یک دولت اسلامی واحد در آسیای مرکزی و قفقاز، که در محافل آکادمیک و

مطبوعاتی غرب و روسیه در مورد آن بحث می‌شود، موضوعی غیر قابل قبول برای رهبران این جمهوری‌ها محسوب می‌شود. روسیه و ترکیه با این ایده مخالفت می‌نمایند، زیرا هر دو کشور دارای نفوذ در منطقه می‌باشند. اما از سویی دیگر وجود خیل عظیم اهالی روس تبار در بسیاری از این جمهوری‌ها ایده تأسیس کشوری اسلامی را در این مناطق حادتر می‌نماید.

بنابراین، شاید بتوان گفت که اجتماع تمامی مسلمانان جمهوری‌های شوروی سابق در چارچوب یک کشور اسلامی دیدگاهی آرمانی و غیر قابل دسترس محسوب می‌شود. افق تأسیس یک کشور اسلامی در جوار مرزهای ایران بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. هرچند تعصب مذهبی می‌تواند به عنوان یک عامل قوی خطرناک در آینده و به‌ویژه اهرم ایدئولوژیک مخالفینی که تلاش دارند توده‌ها را بسیج نمایند، تبدیل شود اما تاکنون عامل قابل توجهی در مناقشات نبوده‌است.

شکی نیست که افزایش جمعیت گروه‌های مسلمان در آسیای مرکزی و قفقاز، و تلاش در جهت باز یافتن هویت تاریخی منجر به رشد فزاینده اسلام در آینده خواهد شد، ولی اسلامی که مخالف وضعیت فرهنگی فعلی منطقه می‌باشد، تلاش دارد تأثیر چشمگیری را در منطقه از خود به‌جای گذارد. حتی در منازعات تاجیکستان که اسلام بخشی از منازعه بود، در واقع منشاء واقعی جنگ داخلی به‌شمار نمی‌آمد. اسلام به عنوان وسیله‌ای در جهت قدرتمند شدن بیشتر گروه‌های سیاسی متنوعی که در استان‌های مختلف در حال منازعه بودند، به‌شمار می‌آمد. بنابراین نقش اسلام بیشتر برای توجیه ایدئولوژیک به‌شمار می‌آمد. ازبکستان و روسیه که برای مداخله نظامی در تاجیکستان در سال ۱۹۹۳ وارد عمل شدند، انگیزه‌ای جز ترس از امکان موفقیت اسلام‌گرایان در تاجیکستان و به‌دنبال آن رشد اسلام‌گرایی در منطقه نبود.

ولی با گذشت زمان آشکار شد که هرچند اپوزیسیون اسلامی در تاجیکستان دارای قدرت کافی در جهت به دست گرفتن قدرت نبود، ولی مداخله نظامی و تبعید اجباری آنها به افغانستان و سایر مناطق به اسلامی شدن بیشتر آنها منجر شد.

نیروهای اسلام‌گرا در چارچوب معاهده صلحی که تحت نظارت ایران و روسیه در سال ۱۹۹۷ با حضور طرف‌های درگیر بحران، به امضا رسید به تاجیکستان بازگشتند. باید منتظر ماند و

دید آیا این احزاب خواهند توانست، با نظام سیاسی و اجتماعی موجود در این کشورها زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند یا نه؟

در همان حال باید در نظر داشت که با وجود اسلام تندرو، که در کشور همسایه یعنی افغانستان در جریان می‌باشد و با وجود جنبش‌هایی نظیر وهابی‌گری که هم در آسیای مرکزی و هم در قفقاز در حال رشد می‌باشد، اسلام همچنان در منطقه به صورت یک نیروی بالقوه و تهدید اسلام‌گرایی در منطقه حداقل به عنوان یک نیروی فرهنگی باقی خواهد ماند.

بنابراین قابل توجه است که اسلام به عنوان یک نیروی قابل توجه و بیش از هر عامل دیگری در صورتی که توسعه نهادهای دموکراتیک و آزادی‌های اساسی محدود شده و در شرایطی که دولت‌ها در بهبود وضعیت رفاهی مردم با شکست مواجه شوند، اسلام به عنوان تنها وسیله ابراز مخالفت در منطقه تبدیل خواهد شد.

۳. بی‌عدالتی اقتصادی، فقر و فساد مالی

منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بعد از استقلال خود فرصت‌های فراوانی را برای توسعه اقتصادی در اختیار داشت. نفت، گاز طبیعی و صنعت طلا حوزه‌های جذاب سرمایه‌گذاری در منطقه به‌شمار می‌آمدند. در عین حال، این منطقه به کریدور حمل و نقل قابل توجه در منطقه می‌تواند تبدیل شود. انتخاب الگوهای توسعه نامناسب در منطقه به افزایش بی‌ثباتی منجر خواهد شد. اختلاف در سطح منابع معدنی موجود در کشورهای منطقه نیز به مهاجرت‌های ناشی از علایق اقتصادی منجر می‌شود که در نهایت به قطب‌بندی گروه‌های قومی تبدیل شده و امنیت منطقه‌ای را با تهدید مواجه خواهد نمود. از سوی دیگر، رقابت بر سر دستیابی به منابع نفتی و گازی نیز می‌تواند به تنش‌های خاصی بیانجامد. همچنین، تأثیر افزایش درآمدهای مردم منطقه از ناحیه فروش منابع طبیعی نیز به اختلاف سطح درآمدهای کشورهای منجر شده و احتمال رویارویی آنها را افزایش خواهد داد. برای مثال، کشورهایی که دارای منابع طبیعی بالقوه فراوانی می‌باشند، می‌توانند به خریده‌های نظامی گسترده‌ای دست زده و با به هم خوردن توازن موجود در منطقه بی‌ثباتی حاکم شود. این چنین وضعیتی در روابط جمهوری آذربایجان و

ارمنستان احتمالاً به وجود خواهد آمد. جمهوری آذربایجان به نظر می‌رسد از عامل نفت برای رهایی از بن‌بست حاکم بر بحران قره‌باغ استفاده نماید.

شرکتهای نفتی آمریکایی و روسی به بهره‌برداری از منابع نفتی جمهوری آذربایجان علاقمند می‌باشند. احتمال دارد جمهوری آذربایجان از عامل نفت و خطوط لوله‌های نفتی به‌عنوان برگ برنده در مذاکرات مربوط به حل و فصل منازعات ارضی قره‌باغ استفاده نماید. تقسیم دوباره ثروت در داخل جوامع عامل دیگری برای مناقشات منطقه‌ای می‌باشد. شکی نیست که درآمد و رفاه ناشی از منابع طبیعی می‌تواند به ابزار توسعه در منطقه تبدیل شود ولی اگر تقسیم منابع مالی به درستی در کشورها مدیریت نشود، می‌تواند به صورت قابل توجهی به عامل مناقشه منطقه‌ای تبدیل شود.

از سوی دیگر، فقر شدید اقتصادی کشورهای منطقه، عامل بی‌ثباتی دیگری برای منطقه می‌باشد. تحولات سریع اقتصادی و اجتماعی بعد از فروپاشی شوروی سابق موجب شد که افرادی شکل‌گیرند که از حداقل امکانات مادی محروم بوده و از استانداردهای به‌مراتب پایین‌تری نسبت به گذشته برخوردار شوند. از شبکه تأمین اجتماعی شوروی سابق نیز در کشورهای تازه استقلال یافته خبری نمی‌باشد.

تحولات سریع و فشارهای اقتصادی منجر به افزایش فشار مالی افراد شده و متعاقب آن تأثیر سوئی بر امنیت منطقه‌ای به جای خواهد گذارد. فشار مالی یکی از مهمترین موانع اصلاحات و ثبات طولانی مدت و عامل مهمی در توزیع ناعادلانه ثروت محسوب می‌شود. هرچند که فساد مالی در دوره شوروی تا اندازه‌ای از بین رفته بود ولی بعد از دستیابی این کشورها به استقلال، رشوه‌خواری و سایر جوانب فساد اداری به راهی مطمئن در جهت تضمین درآمدهای کافی، در محیط بی‌ثبات اقتصادی تبدیل شده است. نگرانی که در این زمینه وجود دارد این است که جنایت‌کاران در جهت دستیابی به قدرت، به راههای متوسل می‌شوند که منجر به تشدید منازعات گردد.

بنابراین مکانیسم‌هایی در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی برای تضمین مبارزه بر علیه فساد مالی مورد نیاز می‌باشد. تازمانی که این معضل وجود داشته باشد به عنوان مشکلی سیاسی

تلقی شده و راه ورود سرمایه‌گذاری خارجی را به منطقه مسدود خواهد نمود.

معضل دیگری که در رابطه با تنزل موقعیت اقتصادی منطقه تأثیرگذار است، مشکل مواد مخدر و فعالیت‌های جنایی مربوط به آن می‌باشد. هرچند تاکنون این معضل نقش قابل توجهی، در سیاست‌های منطقه‌ای بازی نکرده ولی در مقیاسی که قاچاق مواد مخدر و مصرف آن به‌ویژه در آسیای مرکزی گسترش یافته، به‌دنبال خود فساد مالی و قاچاق سلاح را نیز در پی خواهد داشت. قاچاق مواد مخدر در آسیای مرکزی و قفقاز از اوایل دهه ۱۹۸۰ در دوره شوروی سابق، که همزمان با اتخاذ سیاست‌های سختگیرانه در ایران بود، گسترش یافت. طی این مرحله قاچاق مواد مخدر از مسیر سنتی آن، از افغانستان به اروپا که از مسیر ترکیه و ایران عبور می‌کرد، مسدود شد. فروپاشی اتحاد شوروی و آسیب‌پذیری مرزهای آن طی سالهای اولیه و قبل از اینکه نیروهای پاسدار مرزی یکپارچه شکل گیرد، موجب تسهیل ورود مواد مخدر به آسیای مرکزی شد.

کشورهای منطقه، برای مثال جمهوری تاجیکستان تا اواسط سال ۱۹۹۴ حتی فاقد وسایل کنترل گمرکی برای کنترل قاچاق مواد مخدر نظیر افسران گمرکی، کنترل مرزی، پلیس و نیروهای امنیتی، بود. تا آن زمان بخش عظیمی از مردم آلوده تجارت مواد مخدر بودند و شواهد موجود حاکی از آن بود که لابراتوارهای بسیار پیشرفته و دارای تکنولوژی برتر در نزدیکی مرز تاجیکستان با افغانستان تأسیس شده بود.

شکاف درآمدها همراه با تنزل سطح اقتصادی شدید و از بین رفتن شبکه تأمین اجتماعی موجب سوق داده شدن مردم به سوی تجارت مواد مخدر شد. اغلب مردمانی که آلوده می‌شوند کسانی هستند که سیستم اجتماعی حمایت‌چندانی از آنها نکرده لذا مسایل قاچاق مواد مخدر مسأله مرگ و زندگی برای آنهاست. به همین خاطر قاچاق مواد مخدر موجب تأثیرات منفی در منطقه شده است که از جمله انتقال سلاح‌های کوچک می‌باشد.

از سوی دیگر، قاچاق مواد مخدر، افزایش فساد مالی، منازعه داخلی و بی‌ثباتی سیاسی را به‌دنبال خواهد آورد. هرچند که رهبران منطقه آسیای مرکزی به خطراتی که از ناحیه قاچاق مواد مخدر آنها را تهدید می‌کند آگاهی کامل دارند و تلاش می‌کنند مسأله را حل نمایند ولی

آشکار است در این زمینه به تلاشهای به مراتب بیشتری نیاز است تا از تهدید فزاینده‌ای که مردم و دولتهای منطقه را با خطر مواجه می‌نماید جلوگیری شود.

۴. نظام‌های استبدادی و خودکامه‌گرا

ایدئولوژی سیاسی که جایگزین کمونیسم در آسیای مرکزی و قفقاز گردید را می‌توان «استبدادگرایی سکولار» نامید که همراه با فلسفه بازار آزاد بود. تمامی رهبران منطقه (احتمالاً به استثنای ارمنستان) به این نتیجه رسیدند که با در نظر گرفتن شرایط جاری در کشورهای متبوع خود یک دوره حاکمیت استبدادی گامی لازم در دوره گذار از سیستم استبدادگرایی کمونیستی به دموکراسی لیبرال می‌باشد. ادامه شیوه‌های رهبری دوره شوروی سابق در سالهای بعد از اتحاد شوروی به‌ویژه در منطقه آسیای مرکزی از جمله شبکه تأمین اجتماعی ثبات سیاست‌ها و امور داخلی کشورها را به‌دنبال داشته است.

علاوه بر این، تجربه‌های شوروی سابق موجب از سرگیری مجدد رفتار اشتراکی و تمایل به اعتماد به کشوری قدرتمند که از سوی یک رهبر کاریزماتیک هدایت شود، بخصوص در منطقه آسیای مرکزی باعث شد که رهبران ناسیونالیست فعلی که کمونیست‌های پیشین بودند چالش علیه حاکمیت را با ناخشنودی و اکنش نشان داده و طرفدار نظریه فوق شوند.

در شرایطی که تلاش در راه کسب هویت ملی در همه کشورهای منطقه در جریان می‌باشد، استبدادگرایی فقط یک نتیجه دارد و آن این است که تنها راه حفظ وحدت جامعه می‌باشد. همین استدلال توجیه «دست آهنین» رهبران شوروی سابق نیز بود.

دیدگاههای استبدادی رهبران منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بسیار ناامیدکننده بوده ولی باید گفت که تنها پاسخ منطقی به تقسیمات قومی موجود در داخل کشورها و هم‌چنین راه عقلانی بقای رهبران فعلی در قدرت می‌باشد. بنابراین استبدادگرایی می‌تواند در بلندمدت مشکلاتی را در منطقه به‌وجود آورد. هرچند در حال حاضر با بحث‌های آزاد مقابله کرده و در شرایط فعلی آبی بر آتش مشکلات منطقه می‌باشد. اما احتمالاً در آینده موجب قیام‌های خشونت‌آمیز خواهد بود.